

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

چنانچه در مباحث گذشته ملاحظه شد روی مبنای آخوند که توجه و قصد و التفات به مقدمیت لازم نیست و گفتیم: ذات مقدمه وجوب گیری دارد و خود دخول در ملك غير، وجوب گیری پیدا می کند، اعم از این که این شخص توجه به مقدمیت داشته باشد یا نداشته باشد. و لذا روی این مبنا در جایی که توجه به مقدمیت ندارد، دخول در ملك غير، حرام نیست؛ بلکه وجوب گیری دارد، منتهی مکلف چون که توجه به مقدمیت پیدا نکرده و در ذهنش این بوده که این دخول در ملك غير، حرام است (با این که به حسب واقع حرام نبوده است، چون که مقدمه برای انقاز غریق است) يك عنوان تجرّی از نظر حرمت دخول در ملك غير پیدا می شود، یعنی: مکلف خیال کرده است که دارد عمل حرام انجام می دهد، در حالی که به حسب واقع عمل حرام انجام نداده است.

- این يك صورت هست که نسبت به حرمت دخول در ملك غير تجرّی پیدا می شود.

- اما صورت و قسم دوم این است که: مکلف توجه به مقدمیت پیدا کرده و فهمیده است که این دخول در ملك غير، مقدمه منحصره برای انقاز غریق است؛ ولی او که وارد ملك غير شده است به منظور انقاز نبوده است و قصد توصل به انقاز نداشته است. موضوع کاملاً واضح است که انقاز غریق، واجب فعلی است و دخول در ملك غير هم مقدمیت دارد؛ ولی علت ورود آن شخص در ملك غير این نبوده است که از این راه، انقاز غریق بکند و به قصد انقاز وارد ملك غير نشده است.

اما مبنای شیخ در این قسم: باز دخول در ملك غير، حرام است؛ زیرا مقدمه ای واجب است که بوسیله آن قصد توصل شود و چون که این شخص، قصد توصل از راه این مقدمه به ذی المقدمه را نداشته است، این مقدمه، وجوب گیری ندارد، و حالا که مقدمه، وجوب گیری نداشت، آن حرمت قبلی دخول در ملك غير سر جای خودش ثابت است و تغییر پیدا نکرده است.

اما مبنای آخوند در این قسم: در همین جا هم این دخول در ملك غير به عنوان مقدمه، وجوب گیری دارد و حرمت سابق آن از بین رفته است؛ ولو این که مکلف، قصد توصل نداشته است ولی این جا يك تجرّی دیگری در کار است و آن تجرّی این است که: چرا این شخص قصد انقاز غریق نکرده است؟ مسلمان مکلف وقتی که توجه به تکلیف پیدا می کند باید عازم موافقت تکلیف و امتثال آن باشد؛ و چون که این شخص، قاصد انقاز غریق نبوده است و مقدمه را برای انقاز غریق انجام نداده است، از نظر تکلیف به ذی المقدمه عنوان تجرّی پیدا شده است که چرا او قصد موافقت تکلیف نداشته است.

پس روی این عدم قصد و عدم عزم به انقاز غریق، عنوان تجرّی پیدا کرده است؛ ولی عمل خارجی او (دخول در ملك غير) حرام نبوده است؛ زیرا این دخول در ملك غير، وجوب گیری دارد. پس در صورت دوم هم تجرّی نسبت به ذی المقدمه پیدا می شود ولی نسبت به خود دخول در ملك غير، حرمتی در کار نیست.

البتّه تجرّی در صورت اوّل این‌جا نمی‌آید، زیرا این شخص توجه به مقدّمیت دخول در ملك غير پیدا کرده است و با توجه به مقدّمیت می‌داند که این حرمت دخول در ملك غير از بین رفته است، پس تجرّی قسم اوّل در این صورت راه ندارد.

آیا می‌توان صورتی را فرض کرد که اصلاً تجرّی در کار نباشد؟ (نه تجرّی نسبت به دخول در ملك غير - که صورت اوّل بود - و نه تجرّی نسبت به ذی‌المقدمه - که صورت دوّم بود).

آخوند می‌فرماید اگر دخول در ملك غير برای خاطر قصد توصل نباشد، فرضاً این‌که ملك غير يك زمین گردشگاهی است و این شخص به منظور گردش وارد آن زمین شده است، ولی در عین حال، قصد توصل را هم مؤکّد این داعی و محرّک قرار داده است، یعنی: اگر قصد توصل به ذی‌المقدمه (انقاذ غریق) هم نبود وارد این زمین می‌شد؛ زیرا می‌خواست گردش و تفریح بکند، ولی قصد توصل هم عنوان تأکید پیدا کرد و قصد توصل كمك بیشتری کرد که آن شخص وارد ملك غير بشود.

در این‌جا که داعی اولیه در دخول ملك غير، قصد توصل نبوده است ولی قصد توصل هم به میان آمده و عنوان مؤکّد و مؤید داعی برای دخول پیدا کرده است، آخوند می‌فرماید: در این‌جا هیچ‌گونه تجرّی در کار نیست، نه از نظر مقدّمه و نه از نظر ذی‌المقدمه.

از نظر مقدّمه، تجرّی نیست؛ زیرا این شخص می‌داند که این دخول در ملك غير، مقدّمیت برای انقاذ دارد.

و از نظر ذی‌المقدمه، تجرّی نیست، زیرا این شخص، قصد انقاذ غریق را دارد.

در اینجا دوباره بین حرف آخوند و بین حرف شیخ ثمره‌ای پیدا می‌شود؛ زیرا شیخ می‌گوید: مقدّمه فقط باید به داعی توصل به ذی‌المقدمه انجام شود در مانحن‌فیه، داعی، توصل به ذی‌المقدمه (انقاذ) نبوده است؛ بلکه داعی برای دخول در ملك غير - که مقدّمه است - مطلب دیگری بوده است توصل هم عنوان تأکید و تأییدی پیدا کرده است

بنابراین روی مبنای شیخ در این‌جا دخول در ملك غير به عنوان مقدّمه، حرام است؛ أمّا روی مبنای مرحوم آخوند علاوه بر این‌که حرام نیست، هیچ‌گونه تجرّی (نه نسبت به مقدّمه و نه نسبت به ذی‌المقدمه) هم تحقق نیافته است.

مناقشه مرحوم آخوند بر مبنای مرحوم شیخ در اعتبار قصد توصل در مقدّمه

این ثمره‌ای است که بین حرف آخوند و حرف شیخ ظاهر می‌شود ولی آخوند دوباره به اصل مطلب بازگشته و می‌فرماید: از مرحوم شیخ می‌پرسیم که مقدمه‌ای که قصد توصل همراهش نباشد به درد می‌خورد یا نه؟ نصب نردبانی که قصد توصل همراهش نباشد آیا به درد می‌خورد یا نه؟

اگر می‌گویید این مقدمه به درد می‌خورد، خودتان اعتراف کردید که اگر مقدمه‌ای خالی از قصد توصل هم باشد کفایت می‌کند - قاعدتاً هم باید کفایت بکند - آیا نصب نردبانی که به قصد توصل إلى ذی‌المقدمه انجام نشده باشد، انسان را قادر بر «کون علی السطح» نمی‌کند؟ پس چاره‌ای ندارید که اعتراف کنید - کما این‌که اعتراف هم کرده‌اید - به این‌که این مقدّمه خالی از قصد توصل، کافی است.

حال که این مقدمه خالی از قصد توصل، کافی است؛ می‌پرسیم که چرا وجوب غیری نداشته باشد؟ اگر يك عمل غير حرام و اختیاری - مثل نصب نردبان بدون قصد توصل - ، همان اثر واجب بر او مترتب شود و همان نتیجه‌ای را که واجب می‌دهد، این

عمل هم همان نتیجه بدون کم و زیادی - بر او بار شود؛ - چرا این عمل، وجوب پیدا نکند؛ نقص این عمل چیست که وجوب غیری نداشته باشد؛ نصب نردبان بدون قصد توصل، اگر تمام هدف واجب غیری را تأمین می‌کند؛ چرا وجوب غیری نداشته باشد؛ چکیده اشکال مرحوم آخوند به مرحوم شیخ به این مطلب بر می‌گردد.

نقض مرحوم شیخ با طرفداران او بر این مناقشه

ممکن است که کسی یا خود شیخ بگوید: ما مواردی را برای شما پیدا می‌کنیم که يك چیزی هدف واجب را تأمین بکند، بدون این‌که وجوب داشته باشد - و اگر پیدا کردیم دیگر شما نمی‌توانید بگویید نصب نردبان بدون قصد توصل هم وجوب غیری داشته باشد - و از جمله آن موارد جایی است که يك واجبی دو مقدمه داشته باشد، مثل انقاز غریق که مثال روشن این مسئله است. فرضاً از دو راه می‌توان انقاز غریق کرد: یکی این‌که وارد ملك غیر شده و از آن بدون رضایت صاحب ملك، عبور کنید و يك راه هم این‌که از زمین مباحی عبور کنید. پس دو راه برای انقاز غریق است: يك راه حرام و يك راه حلال.

در اینجا اگر کسی راه حلال را طی کرد و از زمین مباح عبور نمود و خودش را به غریق رساند و او را انقاز کرد، این راه طبیعی است و اشکالی ندارد. ولی اگر کسی از راه حرام عبور کرد و انقاز غریق کرد. این‌جا سؤال می‌کنیم که آیا این ورود به ملك غیر، حرمتش را از دست داده است یا نه؟ بلاشکال در این صورت چون‌که راه، راه منحصر نبوده است، حرمتش را از دست نمی‌دهد؛ زیرا راه مباح هم در کار بوده است. این‌جا دخول در ملك غیر - یعنی: عبور از راه حرام - با اینکه حرمتش محفوظ است (به خاطر این‌که مقدمه و راه، راه غیر منحصر است و راه مباح هم وجود داشت) در عین حال نتیجه مقدمه را هم داده است؛ که نتیجه مقدمه عبارت است از دسترسی به غریق و انقاز غریق، گرچه از راه حرام رسیده است.

در اینجا مرحوم شیخ با طرفداران او این مسئله را چنین نقض می‌کنند: ما يك عمل حرامی پیدا کردیم (عبور از ملك غیر) که نتیجه واجب (انقاز غریق) را می‌دهد و در عین حال هم حرام است. پس چرا شما می‌گویید: هر چیزی که نتیجه واجب را می‌دهد، باید واجب باشد؟ در حالی که این‌جا با این‌که دخول در ملك غیر، حرام است ولی نتیجه واجب بر او بار شده است و روی این اساس، شیخ یا طرفداران او ادعا می‌کنند که نصب نردبانی که بدون قصد توصل است، واجب نیست؛ هر چند اثر واجب بر آن بار است و آن اثر این است که قدرت بر انجام ذی‌المقدمه حاصل می‌شود. پس این انتقاد و انتفاض مرحوم آخوند که «چطور می‌شود يك غیر واجبی بدون کم و زیادی، اثر واجب را داشته باشد ولی واجب نباشد؟» بر ما (شیخ یا طرفداران او) وارد نیست.

جواب آخوند از نقض وارده

مرحوم آخوند می‌فرماید: این نقض، مورد قبول نیست. اینجا علت وجوب غیری نداشتن این راه حرام، یعنی دخول در ملك غیر - با اینکه اثر واجب بر او بار بوده و نتیجه واجب را می‌دهد - همان حرمت دخول در ملك غیر است، و این حرمت نمی‌گذارد که وجوب غیری برای دخول در ملك غیر بیاید و حرمت را هم نمی‌توان برداشت؛ زیرا راه، منحصر نیست و دوتا راه در کار است. این حرمت راه حرام نمی‌گذارد که دخول در ملك غیر، وجوب غیری پیدا کند، با این‌که اثر واجب را می‌دهد.

اما اگر يك جایی ما این مانع بزرگ را نداشتیم، مثل نصب نردبان بدون قصد توصل که اثر واجب هم بر او مترتب شده است؛ چه چیزی مانع وجوب غیری آن است؛ البته اگر گرفتار مانع از تحقق وجوب غیری و گرفتار حرمت بود، این حرمت جلوی وجوب غیری را می‌گرفت؛ چنان‌که در مثال مذکور (دو راه حلال و حرام) دیدیم. اما در مثال نصب نردبان که حرمتی در کار نیست و اثر واجب هم بر او مترتب است، ولی ما با آن قصد توصل نکردیم؛ چرا وجوب غیری نداشته باشد؟

تمام بحث ما روی همین مطلب است که چرا نباید وجوب غیری علی‌رغم ثبوت ملاک و عدم گرفتاری به مانع، ثابت باشد؛ در

مثال دخول در ملك غير، مانع از وجوب غيری در کار است و اگر مانع که حرمت است - و این حرمت هم به خاطر وجود راه دیگر یعنی راه مباح است - در کار نبود، در همان جا هم ما وجوب غیري را ثابت می‌کردیم؛ به لحاظ این که مقصود، قدرت بر انقاز غریق است.

پس عدم تحقق وجوب غیري در مثال شیخ به سبب ابتلاء به مانع - یعنی: حرمت - است، ولی در مانحن‌فیه چون که ابتلای به مانع در کار نیست، لذا حتماً باید وجوب غیري پیدا بکند.

آخوند می‌فرماید: از مرحوم شیخ، تعجب است که در جواب صاحب فصول برای انکار مقدمه موصله، بیاناتی دارد که عین همان بیانات بر خود ایشان وارد می‌شود. مثلاً شیخ در جواب صاحب فصول می‌فرماید که موصله بودن چه دخالتی دارد؟ ملاک، مقدمیت و توقف است. خوب این حرف به خود مرحوم شیخ هم وارد است که قصد توصل چه دخالتی دارد؟ ملاک، مقدمیت و توقف است؛ و مقدمیت و توقف هم، هم با قصد توصل موجود است و هم با عدم قصد توصل.

پس تا این جا حرف ما با شیخ انصاری تمام شد و ثابت شد که وجوب غیري عارض بر ذات مقدمه می‌شود و قید قصد توصل مدخلیتی در وجوب غیري ندارد.

و صَلَّی اللہ علی محمد و آلہ الطاہرین